

ادله نقلی حق تمرد از منظر اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت*

حجت الاسلام مصطفی جعفریپیشه**

چکیده

بررسی «حق تمرد» در حقیقت یافتن پاسخ این پرسش است: «در چه صورت می‌توان از الزام سیاسی نظام حاکم سرپیچی کرد؟» در این مقاله پاسخ این پرسش از دیدگاه لیبرال دموکراسی، مسیحیت، اهل سنت و فقه سیاسی اهل بیت علیهم السلام بررسی شده است. طرفداران دموکراسی براساس مبانی فلسفی لیبرالیستی چاره‌ای برای حق تمرد نیندیشیده‌اند. همچنان که در کلام سیاسی مسیحیت نیز این حق تمرد مورد بی‌مهری قرار گرفته است.

اما در اندیشه سیاسی مسلمانان فقیهان اهل سنت با استناد به ادله نقلی و پاره‌ای از روایات منقول از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و ادله‌ای مثل سیره صحابه و تابعین و دلیل عقلی و جوب حفظ نظام، منکر حق تمردند و از این رو سرپیچی از فرمانهای نظام سیاسی مستقر را هرچند فاسد و ستمگر باشد، ناروا می‌شمرند. این مقاله ضمن نقد و بررسی ادله اهل سنت، حق تمرد از نگاه فقه سیاسی اهل بیت را مورد تحلیل قرار می‌دهد و مدعی است که براساس مبانی کلامی و فقهی امامیه، حق تمرد صد در صد مورد انکار نیست، بلکه در برابر نظام سیاسی نامشروع

* تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱ تاریخ تأیید: ۸۸/۱۱/۲۰

** عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه، قم.

حق تمرد ثابت و در مواردی خروج و انقلاب در برابر آن واجب خواهد بود. اگرچه در مواردی که واجب اهم در میان است، مثل حفظ نظام و دفاع از کیان اسلام و مسلمانان، این حق ثابت نیست.

واژه‌های کلیدی: حق تمرد، فقه سیاسی، اهل بیت، اهل سنت.

اشاره

حق تمرد از فروع مهم مسئله «الزام سیاسی» است. در الزام سیاسی سؤال اصلی این است: چرا و تحت چه شرایطی، فرد باید از دولت و دستگاه حکومت اطاعت کند؟ این مسئله مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل فلسفی سیاسی است (گوشتین، بی تا: ۲۶ و سروش محلاتی، ۱۳۸۱: ۷۶). قهراً با یافتن پاسخ این سؤال که چرا باید از دولت اطاعت کنیم، مسیر برای یافتن پاسخ این سؤال هم هموار خواهد شد: «در چه صورت می‌توانیم از دولت اطاعت نکنیم؟» پاسخ به سؤال حق تمرد بی‌گمان با مسئله مشروعیت و مبانی مختلف فلسفی آن در تعامل و ارتباط کامل است. بیش از پرداختن به حق تمرد در اندیشه و فلسفه سیاسی اسلام و دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی راجع به آن، لازم است حق تمرد را در برخی از نظام‌های دیگر بررسی کنیم. بنابراین در ابتدا نظریه نظام لیبرال دموکراسی را که رایج‌ترین نظام سیاسی امروز دنیاست در مورد حق تمرد بررسی می‌کنیم و سپس به نظریه مسیحیت می‌پردازیم و در پایان نظریه نظام سیاسی اهل سنت و نیز شیعه را بررسی می‌کنیم.

اول: حق تمرد در نظام سیاسی لیبرال دموکراسی

امروزه که رایج‌ترین نظریه در مشروعیت، مشروعیت مبتنی بر دموکراسی است، آیا حق تمرد به رسمیت شناخته شده است؟ طرفداران دموکراسی، پاسخ به سؤال بالا را منفی می‌دانند. به نظر ایشان، در نظام دموکراسی نیازی به تمرد نیست، زیرا در دموکراسی، فرصت و امکان کافی برای ابراز عقاید اقلیت فراهم است و لذا «حق تمرد» به شکل نهادینه در بطن نظام دموکراسی نهفته است.

ولی این دیدگاه با انتقاد و تأمل جدی مواجه است زیرا:

این فرض را که اکثریت به حقوق اقلیت تجاوز نکند نمی‌توان منتفی دانست و تهدید اکثریت

طیروز

سال نهم - شماره ۳۲ - تابستان ۱۳۸۹

ستمگر یک فرض واقعی است. تجربه نشان داده که حکومت دموکراتیک نیز می‌تواند حکومت اختناق و استعمار و وحشت باشد و اراده عمومی به خودکامگی و استبداد منجر شود (کوهن، ۱۳۸۵: ۱۱۳ و همو، ۱۳۸۱: ۷۹-۸۰).

از این روست که برخی از اندیشمندان سیاسی غرب صریحاً اعلام کرده‌اند: «نظریه طرفدار دموکراسی، هیچ چاره‌ای برای مشکل حق‌تمرد نیندیشیده است.» (نویمان، ۱۳۷۳: ۳۶۸). در نظریه پیروان دموکراسی، فراتر از «اراده عمومی» معیاری حتی ارزش اخلاقی وجود ندارد. هر آنچه را اکثریت بخواهد ارزشی است و کسی نمی‌تواند برخلاف اراده عمومی چیزی را ارزشی بشمرد. حتی حقوق بشر و عدالت، بر طبق نظر و تفسیر اکثریت معنا و مفهوم می‌یابد. طبق نظریه دموکراسی، جامعه‌ای که یک رشته حقوق از منابع دیگری غیر از «توافق عامه» می‌آید، جامعه مدنی نیست (سروش، ۱۳۸۰: ۱۹۱).

بدین صورت است که در جامعه دموکرات، هیچ زمینه‌ای برای حق‌تمرد تصور ندارد. اگر چه اخیراً در تناقض آشکار با مبانی دموکراسی، برخی از پیروان این نظریه، حق‌تمرد و سرپیچی از قانون را به عنوان «نافرمانی مدنی» موجه شمرده‌اند و در توجیه مبنای خویش معتقدند: پذیرش این فرایند، فرد را به اطاعت از قانون و همکاری با هر سیاست دولت که ممکن است ناعادلانه هم باشد، ملزم نمی‌کند. گاهی مجراهای قانونی مبارزه و اعتراض، باعث ائتلاف وقت بسیاری می‌شود، در حالی که آسیبی که از اعمال قوانین ناعادلانه می‌رسد، جبران نشدنی است.» (بیت‌هام، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۳ و همو، ۱۳۸۱: ۸۲).

ولی سؤال اصلی این است: پیشنهاد «نافرمانی مدنی»، چگونه با مبانی دموکراسی هماهنگ خواهد بود؟ آیا پذیرش این فرایند به معنای یک تناقض در دموکراسی، یا دست کشیدن از مبانی آن نیست؟

دوم: حق‌تمرد در کلام سیاسی مسیحیت

در باب سیزدهم از رساله پولس رسول به رومیان، از کتب عهد جدید، در کتاب مقدس آمده است:

هر شخص مطیع قدرتهای برتر شود، زیرا قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است، حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد. زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست، بلکه عمل

بد را، پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت (کتاب مقدس، بی‌تا: ۲۵۹).

بر اساس تفسیر خاصی که از این قبیل متون مقدس به عمل آمده است، اندیشه‌ای که در میان مسیحیان رایج بوده آن است که در برابر حاکم ولو جائز باشد، تمرد نمی‌توان کرد. شهید مطهری در بیان علل گرایش به مادیگری، همین اندیشه مسیحیت را از جمله علل مادیگری می‌شمرد و معتقد است: طرفداران استبداد سیاسی در اروپا به مسئله خدا چسبیدند و مدعی شدند که حکمران در مقابله مردم مسئول نیست و مردم حق ندارند حکمران را بازخواست کنند که چرا چنین و چنان کرده‌ای (مطهری، ۱۳۷۳: ۲۰۱-۲۰۲).

در کتاب سیری در نهج‌البلاغه نیز شهید مطهری معتقد است:

ارباب کلیسا نوعی پیوند تصنعی میان اعتقاد به خدا از یک طرف و سلب حقوق سیاسی و تثبیت حکومت‌های استبدادی از طرف دیگر برقرار کردند. ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی می‌نویسد: فیلون حکیم یونانی اسکندرانی در قرن اول میلادی، نقل می‌کند که کالیگولا، امپراتور خونخوار روم، می‌گفته است همان قسمی که چوپان طبیعتاً بر گله‌های خود برتری دارد، قان‌دین قوم جنساً بر مرئوسین خویش تفوق دارند و از استدلال خود نتیجه می‌گرفته است که آنها نظیر خدایان و رعایا نظیر چارپایان می‌باشند (همان: ۱۱۹-۱۲۰).

به هر حال، این نظریه رایج در میان پیروان مسیح بوده است که در برابر حاکمان، تمرد جایز نیست. توماس قدیس که تلاش دارد اندیشه مسیحیت را در چارچوب تحلیلهای عقلی عرضه کند، بر این باور است که هیچ فردی نباید با فرمانروای خودکامه به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶ و همو، ۱۳۸۱: ۸۳).

بوسوئه، کشیش مسیحی و نویسنده اثر معروف سیاست ملهم از کتاب مقدس می‌گفت: برای سرپیچی از شهریار به هیچ چیز و هیچ بهانه‌ای و یا به هیچ دلیل هر چه باشد، نمی‌توان توسل جست و شخصیت پادشاه، حتی شخصیت پادشاه بی‌ایمان، مقدس و روحانی است، و الحاد علنی و حتی زجر و شکنجه، اتباع را از وظیفه اطاعت از شهریار معاف نمی‌کند و اتباع مجاز نیستند با قهر پادشاهان به مخالفت برخیزند، آنان فقط می‌توانند محترمانه او را نکوهش کنند و یا برای تغییر مرام او، دست به دعا بردارند، بی آنکه لب به شکایت بگشایند و یا قیام کنند (سروش محلاتی، همان).

ژان کالون هم بر این نظر بود که ما باید به حدی به نظامی که پروردگار ایجاد کرده، احترام بگذاریم، که ضرورت دارد حتی ستمگران صاحب سلطه را نیز محترم بشماریم و از دستورهای آنها اطاعت کنیم (روسو، ۱۳۸۴: ۳۲۰ و همو، ۱۳۸۱: ۸۴).

نقد و بررسی اندیشه مسیحیان در رد حق ترمرد

اندیشه فوق اگرچه از اندیشه‌های قطعی منسوب به اعتقادات کلامی پیروان دینی مسیح است و نمی‌توان در آن تردید داشت، ولی چنان‌که در مباحث بعدی به اثبات خواهد رسید، چنین اندیشه‌ای را باید از تحریفات و بدعت‌هایی دانست که در مسیحیت واقعی وارد شده است. برای توضیح بیشتر باید گفت:

بررسی کلام مسیحیان در باب نفی حق ترمرد نسبت به حاکمان جائز، به دو دلیل اساسی وابسته است:

۱. دلیل نقلی و تمسک به ظاهر کتاب مقدس؛ ۲. تمسک به دلیل عقلی و پذیرش قدرت سلطان به عنوان قدرتی که از طرف خداست. این خواست خدا بوده است که او به قدرت برسد، بنابراین، مخالفت با فرمان او، مخالفت با فرمان الهی است. اکنون لازم است این دو دلیل را تحلیل و نقد و بررسی کنیم.

نقد و بررسی دلیل عقلی مسیحیان

بر طبق تفکر الهی و توحیدی از جهت تکوینی «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و بی‌تردید، به قدرت رسیدن هر حکومتی، ولو حکومت جائز و ستمگر، بدون اراده تکوینی الهی نخواهد بود. ولی این بدان معناست نیست که اراده تشریحی الهی نیز به حقانیت و مشروعیت چنین نظام سیاسی تعلق گرفته باشد. خداوند سبحان در جمیع شرایع خویش، ظلم نسبت به دیگران را هرگز روا نداشته است و آن را از منکرات و محرّمات خود می‌داند. بنابراین، اگر پادشاهی ستمگر و ظالم بر سر کار باشد، نه تنها خداوند راضی به اعمال او نیست، بلکه از بندگان خویش می‌خواهد در برابر کارهای ناپسند و زشت همچون ظلم و جور حاکمان مقاومت کنند که در این صورت آنها را خداوند یاری خواهد کرد و ظلم حاکم ستمگر را از آنها برخواهد داشت: «تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُخَيِّبْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد: ۷). در نتیجه حاکمی عادل و حق‌شناس بر جامعه مستولی خواهد گردید. بنابراین، در استدلال عقلی مسیحیت، بر رضایت و پذیرش حاکم جائز خلط و مغالطه میان اراده تکوینی و اراده تشریحی الهی مشهود است. این تفکری است که اساس و بنیاد آن همان

اندیشه جبر و سلب اراده و اختیار از انسان تشکیل می‌دهد. در حالی که خداوند به انسان آزادی و اراده داده است و در کنار اینکه به او حقوق اعطا کرده است، از او هم تکالیف خواسته است که از جمله آنها مبارزه با نظام سیاسی فاسد و ستمگر است. چنان که در گناهان فردی هم اگرچه اراده تکوینی الهی به میگزاری شارب الخمر و حرام‌خواری رباخوار تعلق گرفته است، ولی این اعمال با اراده و اختیار افراد عاصی انجام می‌گیرد و اراده تشریحی الهی، کار آنها را ناپسند و عصیان فرمان الهی می‌داند.

بنابراین، اگر حکومتی جائز بر قدرت چیره شود، به خاطر سهل‌انگاری و رعایت نکردن تکلیف الهی توسط مردم است. اگر مردم به تکلیف الهی خویش عمل کنند و در برابر فساد و جور بایستند، هرگز حکومت جائز پدید نخواهد آمد و استمرار نخواهد یافت. پس حاکمیت جور نه بر اثر اراده و خواست تشریحی الهی، بلکه بر اثر انجام ندادن وظیفه شرعی است. اگرچه از جهت تکوینی، جهان تابع اسباب و مسببات است و این اراده تکوینی الهی است و سنت جاریه ربوبی است که اگر ستمگری تلاش کند و بخواهد به قدرت برسد و مانعی بر سر راه او نباشد، به قدرت خواهد رسید. در حقیقت این امتحان و آزمایش الهی است که از مردم می‌خواهد که نگذارند چنین حاکم فاسدی مسلط شود.

خلاصه سخن آنکه استدلال عقلی مسیحیت، کاملاً خطاست، زیرا اولاً برخلاف منطق عقلی است، چرا که به جبر می‌انجامد، در حالی که انسان بالوجدان اراده و اختیار دارد و می‌تواند آنچه را در محیط اطرافش می‌گذرد، تغییر دهد. ثانیاً برخلاف آموزه‌های وحیانی و اراده تشریحی الهی است.

نقد و بررسی دلیل نقلی مسیحیان

در پاسخ به آنچه از ظاهر رساله پولس رسول به رومیان استنباط شده و به آن تمسک گردیده است، باید گفت: با صرف‌نظر از بحث صحت و اتقان سند و بر فرض پذیرش صدور این دلیل از مبدئی وحیانی، باید گفت: ظاهر عبارت مذکور قابل تفسیر و تأویل است، به گونه‌ای که با احکام مسلم و قطعی عقل مخالفت نداشته باشد و با آموزه‌های سایر شرایع دینی نیز در تنافی نباشد. تفسیر صحیح این است که آیا تعبیر «هر شخص» در صدد مشروعیت بخشیدن به تمامی زمامداران حتی ظالم است یا فقط زمامداران صالح و شایسته مراد است. شاید بتوان این تفسیر دوم را برای عبارت کتاب مقدس در نظر گرفت، تا ساحت آن از اندیشه‌های نامعقول و خلاف حکم فطرت انسانی منزّه باشد. به هر حال، تفسیر کلی و عمومی از این جمله، به نظر می‌رسد

پیرایه‌ای است که به مسیح بسته شده است و الا جوهره دین مسیح، همچون سایر ادیان رسول الهی، از این امور سست و نامعقول منزّه و پیراسته است و در معارف مشترک تمامی انبیا و حقیقت دین، که همان دین اسلام است: «ان الذین عند الله الاسلام»، اطاعت محض و نفی حق تمرد اختصاص به اطاعت الله و اطاعت رسولان و معصومان دارد و الا سایر انسانها، اگر هم اطاعت از آنها واجب باشد، تا زمانی است که این اطاعت، منجر به معصیت الله نشود و هرگز چنین ولایت و حاکمیت مطلقه‌ای برای فردی تشریح نگردیده است، چنان که پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصيته الخالق.» (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ۷: ۴۲۲) در حقیقت اطاعت منفی و کورکورانه و بدون قید، با اساس توحید در تنافی است، چون به ارباب‌گرایی و ربوبیت‌پذیری دیگران می‌انجامد که قطعاً از مصادیق شرک و در تناقض آشکار با تفکر توحیدی است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (آل عمران: ۶۴)».

از این مطلب خطرناک‌تر و غیر عاقلانه‌تر این اندیشه است که حاکمیت هر پادشاهی از خداوند متعال شمرده شود و هر قدرتی را، هرچند فاسد و مستبد، به اذن الهی نسبت دهیم و رضایت به چنین قدرتی را رضایت به خواست پروردگار بدانیم. چنان که گذشت، این اندیشه جبرگرایانه و برخلاف موازین عقلانی است و در طول تاریخ این حاکمان فاسد و مستبد بوده‌اند که بر اثر تشبث به این توجیهاات، توانسته‌اند بر کرده انسانهای مظلوم و بی‌پناه تکیه زنند.

حق تمرد در فقه سیاسی مسلمانان

پس از بررسی حق تمرد در دیدگاه سیاسی لیبرال دموکراسی و مسیحیت و روشن شدن اینکه مکاتب مذکور بر طبق مبانی خویش منکر حق تمرد می‌باشند، نوبت به بررسی حق تمرد در دیدگاه مسلمانان می‌رسد. در این بحث نخست حق تمرد را در دیدگاه اهل سنت پس می‌گیریم و سپس به طرح دیدگاه امامیه می‌پردازیم:

۱. حق تمرد در فقه سیاسی اهل سنت

بر اساس آنچه از آرای بسیاری از عالمان سنتی یه دست می‌آید، ایشان حق تمرد را همچنان که در برابر سلطان عادل صحیح نمی‌دانند، در برابر سلطان جائز نیز تمرد را مشروع نمی‌دانند و نافرمانی احکام دولت جور را جایز نمی‌شمرند. از احمد بن حنبل نقل است که در برابر حاکم فاسق، با قلوب خود انکار کنید، ولی در برابرش

مقاومت نکنید و در بیان مسلمانان تفرقه ایجاد نکنید: «علیکم بالکفرة بقلوبکم و لا تخلعوا یداً من طاعة و لا تشقوا عصا المسلمین.» (ابی یعلی، ۱۳۸۰: ۲۱).

به نقل ابن حزم اندلسی، در نظر و فتوای تمامی اصحاب و فقهای اصحاب و فقهای تابعین و جمهور اصحاب حدیث و احمد و شافعی و ابوحنیفه و داود و ...، نه تنها فسق موج عزل حاکم نیست، بلکه اصولاً عدالت از شرایط حاکم اسلامی نیست و فاسق نیز می‌تواند بر سرنوشت مسلمانان حاکم گردد (ابن حزم اندلسی، ۱۳۸۱، ۴: ۱۷۶-۱۷۸ و جعفرپیشه، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

این سخن نشان می‌دهد که اگر حاکم فاسق، حکومت مشروع دارد، طبیعی است که باید از او اطاعت کرد و تمرد و سرپیچی از فرمانهای او منفی است. عالمانی همچون شریینی و زین العابدین بن نجیم حنفی و شاه دهلوی هندی نیز بر این فتوا مشی کرده‌اند (شمس‌الدینی، ۱۴۲۰: ۱۸۰-۱۸۱ و جعفرپیشه، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

از جمله شواهدی که نشان می‌دهد از نظر اهل سنت حق تمرد نسبت به حاکم جائز منفی است، مشروعیت حاکم بالقهر و الغلبه است.

قاضی ابی یعلی از قول احمد بن حنبل می‌نویسد:

و من غلب (علیهم) بالسيف حتى صار خليفة و سمی امیر المؤمنین فلا یحلّ لاحد یؤمن بالله و الیوم الاخر ان یبیت و لا یراه اماماً، برآ کان او فاجراً (ابی یعلی، ۱۳۸۰: ۲۳).

سعدالدین تفتازانی از متلکمان برجسته اهل سنت معتقد است:

و اذا ثبت الامام بالقهر و الغلبة، ثم جاء آخر فقهره انعزل و صار القاهر اماماً (تفتازانی، ۱۴۰۹، ۵: ۲۳۳ و همو، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

همین نظر را قلقشندی، از فقیهان شافعی، هم دارد (قلقشندی، ۱۴۲۷، ۲: ۷۱ و جعفر پیشه، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

باجوری معتقد است:

استیلاء شخص مسلم ذی شوکة، متغلب علی الامامة ولو غیر أهل لها کصبی و امرأة و فاسق و جاهل، منعقد امامته لینظم شمل المسلمین و تنفذ احکامه (باجوری، ۱۴۲۹، ۲: ۲۵۱-۲۶۰ و همو، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

همچنین باجوری می‌گوید: تجب طاعة الامام ولو جائراً (همان).

غزالی نیز در این فتوا با سایر فقیهان اهل سنت، هم‌آواز است و اطاعت از جائز را از باب «الضرورات تبیح المحظورات» و همچون اکل میته می‌داند که باید آن را پذیرفت و از امامت فرد غیر صالح اطاعت کرد (غزالی، ۱۳۶۲: ۹۸-۹۷).

به گفته تفتازانی:

لا ینعزل الامام بالفسق ای الخروج على طاعة الله تعالى و الجور ای
الظلم على عباده تعالى، لان الفاسق من اهل الولاية عند ابی حنیفة
(تفتازانی، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۸۱).

از احمد بن حنبل به روایت ابی الحرث نقل است:

فی الامام یرخرج علیه من یطلب الملك فیکون مع هذا قوم و مع هذا
قوم - تكون الجمعة مع من غلب و احتج بأن ابن عمر صلی باهل المدينة
فی زمن الحرّ و قال: «نحن مع من غلب» (ابی یعلی، ۱۳۸۰: ۲۳).

به علاوه چنان که در صفحات آتی خواهد آمد، بالاترین مرحله از مراحل تمرّد، خروج بر حاکم
جائر و شورش علیه اوست. در پاسخ به این مسئله فقهی که آیا مسلمانان می‌توانند علیه پیشوای
جائر و نظام سیاسی فاسد دست به قیام بزنند و علیه حاکم ظالم خروج کنند، به گفته ابن حزم:
اکثر اهل سنت، خروج را نامشروع و ناروا می‌شمرند:

عدم جواز سلّ السیف علی الامام لایّ هذا یودّی الی فتنّة و سفلك
الدماء و هذا الرأی هو قول اکثریة اهل السنة و رجال الحدیث و هو
قول عدد کبیر من الصحابه کابن عمر و سعد بن ابی و قاص و اسمّة
بن یزید (ابن حزم اندلسی، ۱۳۸۱: ۵۲۷-۵۲۹).

مستندات نظریه اهل سنت

بررسی نظریه عامه مبنی بر حرمت حق تمرّد گواه آن است که این نظریه، با ارائه سه نوع
دلیل نقلی، لّبی و عقلی، برای فتوای خود درصدد اثبات نظر خویش است. این ادله را به ترتیب در
ادامه بررسی می‌کنیم.

دلیل اول: ادله نقلی حرمت تمرّد

۱. صحیح مسلم، باب فی طاعة الامراء و ان منعوا الحقوق: باسناده عن علقمة بن رائل
الحضرمی عن ابیه؛ قال: سألت سلمة بن یزید الجعفی رسول الله ﷺ فقال: یا نبی الله! رأیت ان قامت
علینا امراء یستولنا حقّهم و یمنعوننا حقّنا فما تأمرنا؟ فاعرض عنه ثم سأله فاعرض عنه، ثم سأله
فی الثانية او فی الثالثة فجذب به الاشعث بن قیس و قال: و اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و
علیکم ما حملتم (مسلم بن حجاج، ۱۴۲۵: ۹۴۰).

مسلم در روایت دیگری از همین راوی نقل کرده است: قال: فجذب به الاشعث بن قیس فقال
رسول الله ﷺ: اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم (همان).

۲. مسلم در بابی دیگر، «باب وجوب ملازمه جماعة المسلمین و فی کل حال و تحریم الخروج

علی الطاعة و مفارقة الجماعة»، باسنادش از حذیفة بن یمان نقل کرده است: قال، قلت: یا رسول الله! انا کنا بشر فجااء الله بخیر، فنحن فیه، فهل من وراء هذا الخیر شر؟ قال نعم: قلت: هل وراء ذلك الشر خیر؟ قال: نعم. قلت: فهل وراء ذلك الخیر شر؟ قال: نعم. قلت: کیف؟ قال: یكون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای و لا یتنون بسنتی و سيقوم فیهم رجال، قلوبهم قلوب الشیاطین فی جثمان انس قال: قلت: کیف اصنع یا رسول الله، ان ادركت ذلك؟ قال: تسمع و تطیع الامیر، و ان ضرب ظهرك و اخذ مالک فاسمع و اطع (همان: ۹۴۱).

۳. صحیح مسلم در همان باب: عن ابی هريرة عن النبی ﷺ انه قال: من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات میتة الجاهلیة (همان).

۴. صحیح مسلم، در همان باب: عن ابن عباس یرویه قال: قال رسول الله ﷺ، من رأى من امیر شیئاً یکرهه فلیصبر فانه من فارق الجماعة شبراً فمات، فمیتة جاهلیة (همان: ۹۴۲).

۵. همچنین: عن ابی عباس، عن رسول الله ﷺ، قال: من کره من امیره شیئاً فلیصبر علیه فانه لیس احد من الناس خرج من السلطان شبراً فمات علیه الا مات میتة جاهلیة (همان).
در همین باب مسلم روایات دیگری نیز با این مضمون نقل کرده است.

۶. صحیح مسلم باسناده عن ابی هريرة عن النبی ﷺ: قال: من اطاعتی فقد اطاع الله و من یعضی فقد عصی الله، و من یطع الامیر فقد اطاعنی و من یعضی الامیر فقد عصانی (همان: ۹۳۴).
با همین مضمون روایات متعددی را مسلم نقل کرده است.

۷. صحیح مسلم باسناده عن ابی ذر قال: ان خلیلی اوصانی ان اسمع و اطیع و ان کان عبداً مجذع الاطراف (همان: ۹۳۵). ای مقطع الاطراف.

مسلم علاوه بر این روایاتی را در باب «الامر بالوفاء بیعة الخلفاء الاول فلاول» و باب «الامر بالصبر عند ظلم الولاة و استئثارهم» مطرح می کند که مضمونی شبیه به مضامین روایات گذشته دارد (همان: ۹۳۸-۹۳۹).

البته روایات دیگری هم مسلم نقل می کند که تمرد در حد قتال را غیرمجاز می شمرد.

۸. صحیح مسلم در باب «وجوب الانکار علی الامراء فیما یخالف الشرع و تارک قتالهم ما صلوا»، از ام سلمه نقل می کند: ان رسول الله ﷺ قال: ستکون امراء، فتعرفون و تنکرون فمن عرف بریء و من انکر سلم و لکن من رضی و تابع، قالوا: افلا نقالهم؟ قال: لا ما صلوا (همان).
ظاهراً مراد از معرفت و انکار، تشخیص کارهای بد آنها و انکار قلبی نسبت به آنهاست.

۹. و ایضاً عن ام سلمه، زوج النبی ﷺ عن النبی ﷺ انه قال: انه یتعمل علیکم امراء فتعرفون و تنکرون فمن کره فقد برء و من انکر فقد سلم و لکن من رضی و تابع. قالوا: یا رسول الله! الا نقالهم؟ قال: لا، ما صلوا. ای من کره بقلبه انکر بقلبه ای سلم و من رضی بقلبه و تابع لم یسلم (همان: ۹۴۳).

آنچه ذکر شد، روایاتی بود که در صحیح مسلم منقول است، ولی روایاتی با مضامین روایات مسلم در سایر منابع اصیل روایی اهل سنت نیز منقول است؛ از جمله صحیح بخاری، به عنوان مثال:

۱. بخاری باسناده عن ابن سلمة بن عبد الرحمن انه سمع ابا هريرة يقول: ان رسول الله ﷺ قال: من اطاعنى فقد اطاع الله و من عصانى فقد عصى الله و اطاع اميرى فقد اطاعنى و من عصى اميرى فقد عصانى (بخاری، ۱۹۹۶، ۷-۹: ۷۰۰).

۲. و باسناده عن انس بن مالك قال، قال رسول الله ﷺ: اسمعوا و اطيعوا و ان استعمل عليكم عبد حبشي كان رأسه زبيبة (همان: ۷۰۱-۷۰۲).

۳. و باسناده عن ابن عباس يرويه قال، قال النبي ﷺ: من رأى من اميره شيئاً فكرهه فليصبر فانه ليس احد يفارق الجماعة شبراً فيموت الا مات ميتة جاهلية (همان).

نقد و بررسی ادله نقلی حرمت تمرد

جواب اول: روایات مذکور در صحیح بخاری و صحیح مسلم، اگرچه ظهور در نامشروع بودن خروج و تمرد بر امام المسلمین و وجوب اطاعت مطلقه دارد و از آن استفاده ولایت مطلقه حاکم، هر کس باشد، می‌شود، ولی قطعاً این ظهور اعتبار و حجیتی ندارد و چاره‌ای جز رفع ید از ظهور آنها نیست. چون روایات مذکور اگرچه از جهت سند در مهم‌ترین جوامع روایی اهل سنت نقل شده است و امثال بخاری و مسلم حکم به صحت سند آنها کرده‌اند، بنابراین با فرض اعتبار و وثوق به صدور آنها، در تفسیر مراد از آنها باید گفت:

الف) این روایات در حکم عمومات و مطلقاتی می‌باشند که در دیگر روایات مخصص و مقید لفظی برای آنها مذکور است و این روایات دسته دوم می‌توانند شارح و مفسر روایات دسته اول باشند. برخی از این روایات شارحه و مفسره عبارت‌اند از:

۱. صحیح مسلم: باسناده عن يحيى بن حصين، قال: سمعت جدتي تحدث انها سمعت النبي ﷺ يخطب في حجة الوداع و هو يقول: ولو استعمل عليكم عبد يقودكم بكتاب الله فاسمعوا له و اطيعوا (همان: ۹۳۶).

۲. صحیح مسلم: از همین راوی نقل می‌کند: از رسول الله ﷺ در حجة الوداع شنیدم: ان أمر عليكم عبد مجدّع حسبته قالت: اسود. يقودكم بكتاب الله اسمعوا له و اطيعوا (همان).

البته با توجه به اینکه شرط صحت امامت، حر بودن است و عبد نمی‌تواند ولی امر مسلمانان باشد، شاید منظور این باشد که امام اعظم، عبد را بر ولایت بگمارد نه اینکه خود عبد، امام اعظم باشد.

۳. مسلم باسناده: عن ابي عمر، عن النبي ﷺ، انه قال: على المرء المسلم السمع و الطاعة فيما احبّ و كره الا ان يؤمر بمعصيته، فان امر بمعصيته فلا سمع و لا طاعة (همان).

این روایات ظهور و دلالت روشنی دارد و در آن هیچ قیدی لحاظ نگردیده است، بلکه به طور مطلق نفی اطاعت در صورت معصیت می‌کند و بدون اشکال می‌تواند شارح روایات گروه اول باشد. ۴. مسلم باسناده: عن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعث جيشاً و امر عليهم رجلاً، فاقدم ناراً، و قال: ادخلوها، فاراد ناس ان يدخلوها و قال الاخرون: انا قد فررنا منها. فذكر ذلك لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال: للذين ارادوا ان يدخلوها: «لو دخلتموها لم تزالوا فيها الى يوم القيامة، و قال: للاخرين قولاً حسناً و قال: لا طاعة في معصيته الله، انما الطاعة في المعروف» (همان).

این روایات صریحاً نامشروع بودن ترمرد را مقید به معصیت می‌کند و نشان می‌دهد در صورتی که حاکم به نافرمانی الهی دستور داد، ترمرد مشروع است.

۵. صحیح مسلم روایت بالا را با شرح و بسط بیشتر نیز نقل می‌کند: عن علی رضی الله عنه قال: بعث رسول الله صلی الله علیه و آله سرية و مستعمل عليهم رجلاً من الانصار و امرهم ان يسمعوا له و يطيعوا، فاغضبوه في شيء. فقال: اجمعوا لي حطباً فجمعوا له ثم قال: او قدوا ناراً، فاقدموا ثم قال: الم يأمرکم رسول الله صلی الله علیه و آله ان تسمعوا لي و تطيعوا؟ قالوا: بلى. قال: فادخلوها قال: فنظر بعضهم الى بعض، فقالوا: انما فررنا الى رسول الله صلی الله علیه و آله من النار، فكانوا كذلك و سكن غضبه و طفئت النار فلما رجعوا ذكروا ذلك للنبي صلی الله علیه و آله فقال: لو دخلوها ما خرجوا منها انما الطاعة في المعروف (همان).

این روایت را بخاری هم با سند خودش از حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده است (همان: ۷۰۲-۷۰۳). این روایت نشان می‌دهد حتی در امیر عادل و مشروع نیز حق اطاعت مقید است و در مواردی حتی در ولایت عادل حق ترمرد محفوظ است، تا چه رسد به ولایت جائز که از اول حاکمیت او نامشروع است.

۶. مسلم باسناده عن جنادة بن ابي امية قال: دخلنا على عبادة بن الصامت و هو مريض فقلنا: حدثنا - اصلحك الله - يحدث ينفع الله به، سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: دعانا رسول الله صلی الله علیه و آله فبايعناه. فكان فيما اخذ علينا، ان بايعنا على السمع و الطاعة، في منشطنا و مكرهنا و عسرنا و يسرنا و اثره علينا، و ان لا تنازع الامر اهله قال: الا ان تروا كفراً بواحاً، عندكم من الله فيه برهان (همان) بواحاً ظاهراً.

طبق این روایت، حتی ولایت و طاعت مطلقه برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در بیعت با آن حضرت وجود ندارد و اطاعت و بیعت مشروط به شروط و قیود خاصی است.

۷. بخاری باسناده عن نافع عن عبدالله، عن النبي صلی الله علیه و آله قال: السمع و الطاعة على المرء المسلم فيما احبّ او كره مالم يؤمر بمعصية فاذا امر بمعصية فلا سمع و لا طاعة (همان: ۷۰۲).

طبق روایات فوق، قدرت سیاسی جائز و فاسق، وقتی فرمان به معصیت و نافرمانی الهی

می‌دهد و می‌خواهد برخلاف شریعت حکمرانی کند، لزوم اطاعتش از بین می‌رود و برای مسلمانان حق تمرد و سرپیچی از دستورهای ضد دینی او ثابت خواهد بود.

در جوامع روایی شیعه نیز روایاتی با مضمون روایات بالا نقل شده است، در ادامه برخی از اهم این روایات را می‌بینیم:

۱. محمد بن یعقوب عن ابی علیّ الاشعری عن محمد بن عبدالجبار، عن صفوان، عن العلاء، عن محمد بن مسلم قال: قال ابو جعفر علیه السلام: لا دین لمن دان بطاعة من عصی الله الحدیث (حرّ عاملی، ۱۴۱۶، ۱۱: ۴۲۰).

۲. محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی، عن السکونی، عن ابی عبدالله عن جابر بن عبدالله قال، رسول الله صلی الله علیه و آله من ارضی سلطاناً جائراً بسخط الله خرج عن دین الله (همان: ۴۲۱-۴۲۳).

منظور از سلطان جائر طبق مبانی شیعه و آنچه در مباحث فصل پیش گذشت، حاکمیت سیاسی نامشروع است.

۳. روی الرضی فی نهج البلاغة، عن علی علیه السلام لا طاعة لمخلوق فی معصیته الخالق (همان).

۴. روی صدوق، فی عیون الاخبار باسناده عن الفضل بن شاذان عن الرضا علیه السلام تابه الی المأمون قال: و برّ الوالدین واجب و ان کانا مشرکین، و لا طاعة لهما فی معصیة الخالق و لا لغيرهما، فانه لا طاعة لمخلوق فی معصیته الخالق (همان).

۵. علی بن ابراهیم فی تفسیره عن جعفر بن احمد، عن عبيدالله بن موسى، عن الحسين بن علی بن ابی حمزة عن ابیه عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله عزوجل: «وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا* كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» (مریم: ۸۱-۸۲). قال علیه السلام: لیس العبادة هی السجود و الركوع، انما هی طاعة الرجال، من اطاع المخلوق فی معصیة الخالق فقد عبده (همان).

نتیجه بحث آن است که اگر روایات نقل شده در جوامع روایی اهل سنت، اطلاق یا عموم هم داشته باشد، باید از این اطلاق و عموم رقع ید کرد، چون قرینه لفظی بر تقييد و تخصيص وجود دارد و این روایات دسته دوم قرینه است بر اینکه طاعت از سلطان مقید به آن است که در آن معصیت نباشد و آلا در معاصی حق تمرد محفوظ است و نه تنها تمرد جایز بلکه واجب است.

جواب دوم: اصولاً برخی از روایات دسته اول که مورد استدلال قائلان به حرمت تمرد است، اطلاق ندارد تا اطلاق آن شامل سلطان جائر نیز بشود؛ بلکه برخی از این روایات، مقید صادر شده

است. مثل روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم: من اطاع امیری فقد اطاعنی و من عصی امیری فقد عصانی (بخاری، ۱۹۹۶، ۷-۹: ۷۰)، روشن است که منظور از امیر، هر امیری نیست، بلکه به قرینه اضافه امیر به یاء متکلم، غرض امیر رسول الله ﷺ است و روشن است که خواه بر اساس مبانی شیعه و خواه بر اساس مبانی اهل سنت، کسی که از طرف رسول الله ﷺ به امارت منصوب می‌شود، امیر عدل است نه امیر جور. اطاعت از امیر عدل نیز واجب است و تمرد از او جایز نیست، مگر اینکه شرایط امارت را از دست دهد.

جواب سوم: ولو اطلاق و عموم روایات اطاعت محض و مطلق را بپذیریم، ولی این عموم و اطلاق که برخلاف حکم قرآن است و لازم است از آن رفع ید شود و به قرینه آیات قرآنی، عموم و اطلاق بر مواردی حمل شود که این اطاعت برخلاف حکم الله و موجب معصیت الهی و ظلم و جور نباشد.

آیه اول: قرآن کریم می‌فرماید: «و لا ترکونوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون» (هود: ۱۱). قال فی الصحاح: «رکن الیه رکوناً ای مال و سکن و الرکن بالضم، الجانب الاقوی.» در تفسیر المیزان آمده است:

انه (رکن) الاعتماد علی الشیء عن میل الیه لا مجرد الاعتماد فحسب و لذلك عدی بالی لایعلی. فالرکون الی الذین ظلموا هو نوع اعتماد علیهم عن میل الیهم اما فی نفس الدین ... و اما فی حیاة دینیة کان یسمع لهم بنوع من المداخله فی ادارة امور المجتمع الدینی بولاية الامور العامة او المودة التي تفضی الی المخالطة و التأثير فی شؤون المجتمع او الفرد الحيویة (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۱: ۵۳-۵۲).

بنابراین، طبق این آیه شریفه، یکی از مصادیق بارز و روشن رکون به ظالمان آن است که انسان اطاعت محضی از آنها داشته باشد و از فرمانهای آنها تمرد نداشته باشد. قرآن کریم چنین اطاعت مطلقه‌ای را که به رکون منجر می‌شود، نمی‌پسندد و آن را نهی می‌کند. بنابراین، در صورتی که امر به اطاعت محض در روایت سابقه، در تعارض با این آیه قرار گیرد، نهی این آیه مقدم است و آن امر را مقید خواهد کرد.

آیه دوم: قرآن کریم در مذمت و توبیخ یهود و نصاری در اطاعت محض از عالمان دینی خود می‌فرماید:

اتخذوا اخبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله والمسیح ابن مريم
وما امروا الا ليعبدوا الها واحداً لا اله الا هو سبحانه عما يشركون
(توبه: ۳۱).

صاحب تفسیر المیزان در تفسیر این آیه گوید:

اتخاذهم الاحبار و البرهان ارباباً من دون الله هو اصغاورهم لهم و اطاعتهم من غیر قید و شرط و لا يطاع كذلك ألّا الله سبحانه ... فالطاعة اذا كانت بالاستقلال كانت عبادة و لازم ذلك ان الرب الذي هو المطاع من غیر قید و شرط و على نحو الاستقلال اله فان الاله هو المعبود الذي من حقه ان يعبد و يدلّ على ذلك كله قوله تعالى: «و ما امروا إلّا ليعبدوا إلهاً واحداً. (توبه: ۳۱)، حيث بدّل الرب بالاله و كان مقتضى الظاهر ان يقال: و ما امروا الا ليتخذوا رباً واحداً. فالاتخاذ للربوبية بواسطة الطاعة المطلقة عبادة، و اتخاذ الرب معبوداً اتخاذ له الهأ (همان، ۹: ۲۵۵-۲۵۶).

بنابراین، اطاعت محض، خواه از احبار و رهبان باشد و خواه از حاکم و سلطان، عبادت است و عبادت همان اعتقاد به الوهیت معبود است. از این رو، هیچ مقام و شخصی نمی‌توان به عنوان اطاعت مطلقه و محضه اطاعت کرد که این به شرک و الوهیت و عبودیت او می‌انجامد و در تعارض آشکار با توحید است.

در روایات هم در تفسیر این آیه نکات جالبی وجود دارد، از جمله:

فی الکافی باسناده عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اما و الله و ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ای عبادة انفسهم ما اجابوهم ولكن احلوا لهم حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون (همان: ۲۶۵).

و فی تفسیر التمی قال و فی روایة ابی الجارود و عن ابی جعفر علیه السلام الی ان قال: و اما قوله: احبارهم و رهبانهم، فانهم اطاعوا و اخذوا بقولهم و اتبعوا ما امرهم به و دانوا بما دعوهم الیه فاتخذوهم ارباباً بطاعتهم لهم و ترکهم امر الله و کتبه و رسله فنبذوه وراء ظهورهم (همان: ۲۶۶).

بنابراین، اگرچه مورد آیه عالمان یهود و نصاری است، ولی مورد محض نیست و ملاک حکم همان اطاعت محض و بی‌چون و چرا است. طبق آیه بالا، حلقات اطاعت محضه چنین نمودار می‌شود:

اطاعت محضه ← ربوبیت ← عبودیت ← الوهیت ← شرک.

در این حلقات پنج‌گانه، حلقه اول و سوم و پنجم عمل شخص مطیع‌کننده است و حلقه دوم و چهارم مربوط به شخص مطاع خواهد بود.

نگاهی دیگر به ادله نقلی حرمت تمرد

در برخی از روایات اهل سنت که مستند حرمت تمرد قرار گرفته است، دو نکته قابل توجه می‌باشد:

نکته اول: ملازمه میان اطاعت خداوند و اطاعت پیامبر اعظم ﷺ و اطاعت از امیر پیامبر ﷺ (من اطاع امیری فقد اطاعنی).

نکته دوم: در برخی از این روایت، مخالفت با سلطان و فرا رسیدن مرگ در حال مخالفت، به عنوان موت جاهلی شمرده شده است: «من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات میتة الجاهلیة».

با توجه به اینکه در منابع شیعی هم بحث معرفت امامت زمان و موت جاهلی بودن مرگ، در حالت عدم معرفت به امام زمان، نیز مطرح شده است و با توجه به لزوم اطاعتی که برای امامان معصوم ﷺ در معارف و عقاید مربوط به امامت در نظر شیعیان مطرح است، اگر این روایات مورد دقت قرار گیرد، مشخص می‌شود این روایات پیامبر اکرم ﷺ در منابع اهل سنت در مسیر مبانی سیاسی امامت شیعی است. این روایات در ارتباط با حدیث غدیر است و در غدیر خم، پس از نصب حضرت امیر ﷺ به امامت مسلمانان، مردم حاضر در صحنه غدیر، فوراً به بیعت با آن حضرت اقدام کردند و روایات اهل سنت از پیامبر ﷺ نیز به لزوم اطاعت از امام و سلطان اسلام دعوت می‌کند. بنابراین، این روایات در حقیقت مردم را دعوت می‌کند که از ولی امری اطاعت کنند که در غدیر با او بیعت کرده‌اند، و امیر پیامبر ﷺ بود. ولی حوادث بعدی نشان داد که عاملان حقیقی به این روایات تنها عده‌ای قلیل بودند که به بیعت با آن حضرت وفادار باقی ماندند و طبق این روایات خود را موظف می‌دیدند اطاعت از امیر پیامبر ﷺ داشته باشند. میان اطاعت از امیر و اطاعت از پیامبر ملازمه است و معقول نیست اطاعت از غیر معصوم، هم‌سنگ اطاعت از خدا و رسول باشد، و غیر معصوم هرچند عادل هم باشد، اطاعت محضه از او نمی‌تواند به منزله اطاعت از پیامبر باشد لذا اطاعت مطلق و محضی که از دیگران خواسته شده است، تنها در صورت عصمت قابل توجیه است و این همان امری است که در غدیر اتفاق افتاد و تنها حاملان غدیر پیرو آن شدند و روایات فوق نیز در مسیر و راستای این اندیشه صادر شده است و طبق این تفسیر مضمون آن شاهد صدق صدور آن خواهد بود.

دلیل دوم: سیره صحابه و تابعین

گفته شد، برای حرمت تمرد از دستوره‌های سلطان جائز در نظریه عامه، سه دسته دلیل ذکر شده است: ادله نقلی، ادله لَبّی و ادله عقلی. در بحث پیشین ادله نقلی مورد بحث و بررسی قرار گرفت و ناتمام بودن آنها به اثبات رسید. اما ادله لَبّی، سیره صحابه و تابعین است. طبق نظریه اهل سنت، پس از خلفای راشدین - که فسق و جور حاکمان و امیران کاملاً آشکارا و غیرقابل تردید بود- صحابه و تابعین، نه تنها به تمرد دست نزدند، بلکه از ایشان اطاعت کامل داشتند و نماز جمعه و عیدین را با آنها اقامه می‌کردند (تفتازانی، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۸۱ و شمس‌الدین، ۱۴۲۰: ۱۸۴). در نماز جماعت به آنها اقتدا می‌کردند و بدین‌وسیله به حاکمیت آنها مشروعیت می‌دادند (شمس‌الدین، ۱۴۲۰: ۱۸۲).

در واقعه حرّه که یزید بن معاویه بر مدینه یورش آورد و مال و جان مسلمانان را بر لشکریان خویش مباح اعلام کرد و آنان هم از هیچ قتل و غارتی فروگذار نکردند، ابن عمر با مردم نماز گزارد و اعلام کرد: «نحن مع من غلب.» (قاضی ابن یعلی، ۱۳۸۰: ۲۳) همچنین نقل است که عبدالله بن عمر، با حجاج بن یوسف نماز جمعه گزارد، چون به نظر او جمعه اختصاص به امام غالب داشت (نک: مروارید، ۱۴۲۱، ۴: ۱۶۰-۱۶۲ و ۵: ۵۷۲).

نقد و بررسی دلیل دوم

تمسک به سیره صحابه و تابعین هم از بعد صغروی و هم از بعد کبروی، با مناقشه جدی روبه‌روست. در ادامه به برخی از اهم نکات آن اشاره می‌شود:

الف) از جهت صغروی

۱. اگر تمامی صحابه و تابعین بالاجماع یک سیره و یک روش را در برابر حاکمان جور از خود بروز می‌دادند، ممکن بود به سیره آنان تمسک کرد. ولی وقتی رفتارهای متفاوت و متعارض را در سیره سیاسی آنها شاهدیم، چگونه می‌توان به سیره آنها تمسک کرد؟ در حالی که آنها با رفتار خویش عملاً یکدیگر را تخطئه و تکذیب کرده‌اند. قیام امثال طلحه و زبیر و عایشه علیه حکومت قانونی و شرعی خلیفه چهارم، علم کردن جنگ صفین توسط معاویه در برابر آن حضرت و برکنار ماندن امثال سعد بن ابی وقاص و عدم بیعت و اطاعت از آن امام عدل، از نمونه‌های این رفتارهای متضاد و متعارض است. محاصره خانه خلیفه سوم و قتل خلیفه که توسط بسیاری از موجهان صحابه و تابعین یا با رضایت آنها انجام می‌پذیرفت، نمونه دیگری از تمرد صحابه علیه

حاکم است. مخالفت کوفیان با ولید و برخی از حاکمان و امیران منصوب از طرف خلیفه سوم، نمونه‌های آشکار دیگر در این حقیقت است. از همه بالاتر، قیام سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام و سید شباب اهل الجنة، از نمونه‌های آشکار جواز قیام علیه نظام جور است و نشان می‌دهد که اطاعت محض و مطلق در برابر سلطان جور، سیره یکپارچه و مجمع علیه عند الصحابه و التابعین نبوده است.

۲. اگرچه سیره صحابه را حجیت بدانیم، سیره‌ای را باید حجت دانست که برخلاف ادله قطعی و روشن کتاب و سنت نباشد، در حالی که در بحث گذشته و نقد و بررسی ادله نقلی ثابت شد که قرآن و سنت اجازه تبعیت محض از سلطان را صادر نکرده‌اند و در مواردی که به معصیت الله می‌انجامد، حق تمرد محفوظ دانسته شده است. بنابراین، هر کجا سیره در تعارض با کتاب و سنت قرار گرفت، بی‌تردید تقدم با ادله قطعی کتاب و سنت است.

ب) از جهت کبروی

تمسک به سیره صحابه و تابعین تا چه حد دارای اعتبار و حجیت است؟ اگر صحابه و تابعین از ملکه عصمت برخوردار بودند و همچون رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتار و رفتار و تقریر آنها مستند به وحی الهی بود، همچنان که راجع به امامان شیعه، این مطلب به اثبات رسیده است، یقیناً تمسک به سیره صحابه بلا اشکال بود. ولی هیچ مسلمانی تاکنون قائل به عصمت تمامی صحابه و تابعین نشده است. بنابراین، سیره صحابه و تابعین و قول و رفتار آنها، تا جایی مورد اعتماد و حجت شرعی است که بتواند کاشف از حکم شرعی باشد و الاً شرعاً ارزش ذاتی نخواهد داشت؛ به ویژه آنکه در میان صحابه، با بسیاری از افراد مواجهیم که به حکم قرآن کریم، فاسق و یا منافقانی بوده‌اند که از هیچ نوع توطئه و دسیسه‌ای برای نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله و برچیدن بساط اسلام فروگذار نکرده‌اند؛ منافقانی که تا آخرین دم حیات رسول اعظم صلی الله علیه و آله در مدینه مشغول تقویت حزب و آرمان خویش بودند و قطعاً پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حیات آنها با همان روش و سیره تداوم یافته است. اعتقاد به اینکه آنها پس از رحلت آن حضرت به یکباره همگی ایمان آورده‌اند یا همگی کافر شده‌اند یا نابود گشته‌اند، اعتقادی بی‌دلیل و واهی است که در هیچ جامعه انسانی سابقه ندارد و ادله فراوانی بر تداوم سیره و اندیشه آنها در کتب تاریخ و حدیث ضبط است. از جمله روایتی که کلینی با سند صحیح و سید رضی از امیرالمؤمنان علیه السلام نقل می‌کنند که آن حضرت یکی از عوامل اختلاف احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را منافقان کذاب و جاعل حدیث معرفی می‌کنند (کلینی، ۱۴۱۹، ۱: ۶۴ و شریف الرضی، ۱۳۷۸: ۳۲۵-۳۲۸).

منابع

۱. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، ۱۳۸۱، *الفصل فی الملل الالهواء والنحل*، ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲. باجوری، *حاشیة الباجوری علی شرح الغزی*، ۱۴۲۹، ج ۲، ریاض، دارالعصماء.
۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۹۶، *صحیح بخاری*، ج ۱۱، بیروت، دارالفکر.
۴. بیتھام، دیوید، ۱۳۸۶، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه: شهرام نقش‌بندی، تهران، ققنوس.
۵. تفتازانی، سعدالدین، ۱۳۸۰، *شرح العقائد النسفیة*، بی‌جا، کتاب.
۶. تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹، *شرح المقاصد*، ۵، قم، شریف رضی.
۷. جعفر پیشه، مصطفی، ۱۳۸۴، *مجله حکومت اسلامی*، ۳۵.
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۶، *وسائل الشیعة*، ۳۰، قم، مؤسسه آل‌البتیة.
۹. روسو، ژان ژاک، ۱۳۸۴، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه.
۱۰. زکریا، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۰، *اخلاق خدایان*، تهران، طرح نو.
۱۲. الشکعة، مصطفی، *سیری در نهج البلاغه*، ۱۳۸۱، قاهره، مکتب البایرس.
۱۳. شمس‌الدین، محمدمهدی، ۱۴۲۰، *نظام الحکم و الادارة فی الاسلام*، بیروت، مؤسسه الدولیه.
۱۴. طباطبایی، سیدجواد، ۱۳۸۰، *مفهوم ولایت مطلقه*، تهران، جواد طباطبایی، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ۲۲، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات.
۱۶. غزالی، ۱۳۶۲، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بغداد، مکتبه الشرق الجدید.
۱۷. فراء قاضی ابی یعلی محمد بن حسین، ۱۴۱۴، *الاحکام السلطانیة*، بیروت، دارالفکر.

۱۸. فرانتس نویمان، ۱۳۷۳، *آزادی و قدرت و قانون*، ترجمه: عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
۱۹. قلقشندی، احمد بن علی، ۱۴۲۷، *مآثر الانافه فی معالم الخلفه* ج ۲، بیروت، عالم الکتب.
۲۰. کتاب مقدس، عهد جدید، بی تا، *رساله پولس*، رسول به رومیان، باب سیزدهم.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۹، *الاصول من الکافی*، ج ۲، بیروت، دارالتعاریف للمطبوعات.
۲۲. کوهن، کارل، *دموکراسی*، ترجمه فریبرز مجیدی، ۱۳۸۵، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه اسلامی.
۲۳. گوئنتین، آنتونی، *فلسفه سیاسی*، بی تا، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، طرح نو.
۲۴. محلاتی، محمد سروش، ۱۳۸۱، *مجله حکومت اسلامی*، ۲۵.
۲۵. مروارید، علی اصغر، ۱۴۲۱، *المصادر الفقہیة*، ۵، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه.
۲۶. مسلم بن حجاج، ۱۴۲۵، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالکتب العربی.
۲۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۳، *علل گرایش به مادیگری*، ج ۲، تهران، صدرا.